

کاربرد ادبی و هنری و تصویری «الف» در پهنه ادب پارسی (با تکیه بر شاعران عارف طراز اول: سنایی، عطار، مولوی، شاه نعمت‌الله ولی)

دکتر غلامرضا حیدری

استادیار - عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد ابهر

چکیده

آ، الف، رمز و علامت برج ثور است. الف در ادبیات عرفانی و کلامی و فلسفی کنایه از ذات یکتای احدیت، روح اعظم، لطف الله، مهتر آدم، جوهره، عالم تجرید و تفرید و سر بیچون... است. الف، پیشرو، سپهدار، پیشوا، صدرنشین، نامور، معروف و دارای کمال است. الف؛ نماد قد و قامت موزون، استوار، کشیده، مستقیم و رعنا است. الف، مظهر سرافرازی، لاغری، ضعف، ایستادگی، استواری، استقامت، ثابت قدمی، وفادار به عهد بودن و بر سر ایمان ماندن است. الف عاشق بالای خود است. الف چون سرکش دارد، پس سرکش است. الف زبان‌دار و دو زبان، در عین داشتن زبان، خاموش و ساکت است. الف، مظهر تنهایی، تجرد، تفرد، یکتایی، جدایی، آزادی و یکرویی، راستی، صداقت، درستی و پاکی است. آفرینش الف با نقطه آغاز می‌شود. جمله حروف و اعداد بر محور قطب حرف الف می‌گردند. الف نماد خردی است. الف یکی از مشابه‌های پرکاربرد ادب پارسی است و در تصاویر و مضامین شعری و نثری ادب پارسی، خط عذار، مسمار، خار، هلال ماه، عصا، خامه و قلم، انگشت، تیر و سهم، سرو، دار، ماه نو، کمر و میان باریک و... را به الف مانند می‌کنند.

واژگان کلیدی: الف، شعر، شعرا

هشتمین همایش پژوهش‌های زبان و ادبیات فارسی

مقدمه
در پهنه ادب پارسی، شاعران و نویسندگان با عنایت به شکل و حالت و ویژگی حروف، دست به مضمون آفرینی‌های بکری می‌زنند و با خلق ترکیبات و عبارات و تعابیر و تصاویر نغز از این علائم ظاهری حروف به نحو مطلوب بهره می‌برند. در عالم آنها هر حرفی جانی دارد که به زبان حالت، ایما، رمز، کنایه، ارزش، مقام و... باد دیگران سخن می‌گوید، زمانی زبان **الف**، زبان گویای بلندی، کشیدگی، راستی، صداقت، فقر، عریانی و... و زمانی زبان **میم**، زان گویای تنگی، شکنج، خردی و... و زمانی زبان **دال**، زبان گویای خمیدگی، کوژی، ناتوانی و... و زمانی زبان **نون**، زبان گویای... است. حروف در خلال این گونه نوشته‌ها ارزش و مقدار نیز می‌یابند و بر پایه همین نگرش **الف** را نمودی از عدد یک می‌دانند و **ب** را نمایانگر دو و **ج** را نمودی از عدد سه و **د** را نمودی از... می‌دانند. خلق تصاویر، مضامین، تعابیر و ترکیبات نغز و ظریف باحروفی که خودخلاق آن تعابیر و ترکیبات هستند، نغزی و ظرافت کار را بیشتر می‌نمایاند و آنجاکه چاشنی ایهام و جناس و دیگر آرایه‌های ادبی بدان افزوده می‌شود ملاحظت و سلاست آن صدچندان می‌شود و وقتی تصاویر

ذهنی و تخیلی ناشی از ذهن و قریحه وقاد نویسنده و شاعر، بستری مناسب بر اینها فراهم می کند، خواننده را به وجد و شور و نشاط درمی آورد.

اهمیت و بیان مسأله

با عنایت به گستردگی توجه شعرا و نویسندگان به آفرینش تصاویر، مضامین، تعابیر و ترکیبات به مدد شکل و حالت حروف الفبا، بویژه حرف **الف** که به واسطه شکل و جایگاه خاص و برخی از ویژگیهای منحصر به فرد، یکی از پرکاربردترین حروف در ساخت مضامین بکر و فضاهای شاعرانه و ترکیبات و تعبیرات نغز و ظریف ادب پارسی است، به دامنه کاربرد حرف **الف** در خلق تصاویر شعری و هنری شاعران عارف طراز اول چون **سنایی، عطار، مولوی و شاه نعمت الله ولی** که در میان دیگر شعرای پارسی گوی، بیشتر از دیگران به تصویر سازی از **الف** توجه داشته اند، می پردازیم و با گشت و گذر در مجموعه اشعار این شعرا، به برخی از این تصاویر، مضامین، ترکیبات و تعابیر برساخته از شکل و حالت حرف **الف** اشاره می کنیم، هرچند در بسیاری از موارد در ساخت فضاهای شاعرانه، از تداخل و خلط دیگر حروف در دامنه حروف دیگر گریزی نیست.

آ، الف (همزه)

الف، نام نخستین حرف الفبا و حرف تهجی زبان پارسی و عربی است. هر چند برخی همزه را پس از **الف** دومین حرف الفبا به حساب می آورند و تفاوتی را برای آن دو بیان می دارند اما عموماً همزه را نیز **الف** می گویند. **الف** را به صورت **لا (لام، الف) ضبط** می کنند که نشان دهنده همزه ساکن است. به **الف، الف** مقصوره و **الف** ممدوده نیز می گویند. **الف** اولین حرف از حروف جمل و ابجد است که در حساب جمل نماینده عدد یک است. **الف** در علم نجوم، رمز و علامت برج ثور است. در جدول تقویمی علامت روز یکشنبه است. **الف** در ادبیات عرفانی و کلامی و فلسفی، کنایه از ذات یکتای احدیت، لفظ **الله**، وحدت، روح اعظم، سید دو عالم، مهتر آدم، باطن و حقیقت واحد، باطن قرآن، جوهر فرد، عقل اول، جبرئیل، جوهره، عالم تجرید و تفرید، سر بیچون و... است.

حرف **الف** علاوه بر تعابیر فوق، از دیدگاه ادبی و هنری و تصویر آفرینی، به واسطه شکل و حالت و جایگاه خاص و برخی ویژگیهای منحصر بفرد، یکی از پرکاربردترین حروف در ساخت مضامین بکر و فضاهای شاعرانه و ترکیبات و تعبیرات نغز و ظریف ادب پارسی است.

- **الف** چون در آغاز و شروع حروف الفبا قرار دارد؛ پس سابق، پیشرو، پیشوا، صدر نشین، نامور، معروف و باکمال است و رتبت و جایگاه آن بیشتر و برتر از همه است و پیش از همه به شمار می آید.

- **الف** راست و کشیده و افراشته و بی پیچ و خم است؛ پس مظهر سرافرازی و سربلندی است. قد و قامت موزون، استوار، کشیده، راست، مستقیم و رعنا و آراسته، بویژه محبوب و معشوق را به آن نسبت می دهند. **الف** قامت یار در دل جای دارد. **الف** سر بر آسمان دارد و عاشق قد و بالای خود است و بر آن می بالد.

- الف باریک و نازک و کشیده است. لاغری و ضعف و عدم و نیز، باریکی و هلالی کمر و میان و اندام را به آن نسبت می دهند.
- الف به واسطه شکل ایستایی و استقامتی و جایگاه آغازین حروف، نماد قیام و ایستادگی، استقامت، استواری، سرپایی، عمودی، ثابت قدمی و قائم بودن و... است. الف بر قدمهای خود سوار است و برپا و سرپاست.
- الف چون هیچ کدام از حرکات را نمی گیرد و نیز فاقد نقطه است، مظهر نداری، بی چیزی، مفلسی، فقر، گدایی، عدم، نیستی، فنا، ترک اوصاف و ... است. الف دست در امکان ندارد، و بر هیچ افتاده و در بند هیچ است.
- الف، مد و سرکشی بر سر دارد. از مد الف به سایبان، کلاه، تاج، افسر و ... الف تعبیر می کنند. الف بواسطه این تاج و کلاه، کلاهدار و تاجدار و سپهدار است. چون سرکش دارد، پس سرکش هم است.
- الف در شکل و حالت نوشتاری، سر ندارد که از آن به بی سری الف تعبیر می کنند.
- الف چون در آغاز حروف با قامتی استوار و کشیده و ایستا قرار دارد و کلاهی هم بر سر دارد؛ سپهداری را به آن نسبت می دهند.
- الف به واسطه شکل و حالت خاص خود، سمبل حیرانی، سرگردانی، سرگشتگی، جنون و عاشقی است. الف از عشق، به سر می گردد، اما از عشق بر نمی گردد.
- الف چون در شکل نوشتاری، دو سر دارد، از آن به زبان الف و یا به دوزبانی الف تعبیر می کنند. الف زبان دار و دوزبان، با وجود داشتن زبان، خاموش و ساکت است. الف دو زبان دارد و دوزبانی است اما دوزبان و متملق و دو رو نیست.
- الف چون همیشه اعراب سکون می گیرد، مظهر سکون، بی تحرکی و آرامش و... است.
- الف به واسطه شکل و حالت خاص خود، میان را بسته، آماده خدمت و انجام کار و حرکت است.
- الف شکل راست شده حرف ه است. الف مظهر راستی و ه مظهر خمیدگی است.
- الف اگر به شکل نعل درآید تبدیل به ن می شود.
- الف چون از حروف دیگر جدا نوشته می شود و در صورت اتصال، فقط به حرف قبل خود متصل می شود، میل به وصل ندارد و از جمله حروف منزله است. پس مظهر تنهایی، یکتایی، جدایی، گوشه نشینی، آزادی، وارستگی، تجرد، تفرد و یگانگی و... است.
- الف همیشه به یک شکل و هیأت نوشته می شود و در اتصال با حروف دیگر هم، برخلاف برخی از حروف، بدون تغییر شکل و ماهیت، نوشته می شود. از این رو الف یک شکل، مظهر یکرویی، راستی، صداقت، درستی، پاکی، وفاداری و... است. دل الف چون ظاهرش راست و یکتا و پاک است.

- الف در نوشتار، شکل کوتاه شده ای هم به نام الف مقصوره دارد که مظهر خردی و کوچکی و ریزی است. دل تنگ و خرد و کوچک و قاچ کوچک هندوانه، طالبی، خربزه و آشیانه و خانه و مکان کوچک و هر چیز مختصر و خلاصه و کوتاه و اندک و بی مقدار... را الف می گویند. یک الف بچه و یک الف زخم و یک الف... و نیز الف الف شدن و الف الف کردن به معنای ریز ریز و خردخرد و تکه تکه و شرحه شرحه شدن و کردن از این تعابیر برگرفته شده است.

- الف چون راست و استوار است و جز راستی چیزی ندارد، پس راست پیشه است و از راستی، اساس تمامی حروف گشته است.

- الف بر پایه باور و اعتقاد، اولین حرف آفرینش است. هر چند ذاتا در مرتبه اول است اما در صورت متصل شدن به حروف دیگر در پایان قرار می گیرد.

- الف در شکل نوشتاری، چون شبیه عدد یک است و از نظر حساب جمل و حروف ابجد و ترتیب حروف الفبا، در جایگاه و ارزش یک قرار دارد و از طرفی هم بر پایه باور و اعتقاد، از به هم پیوستن نقطه های متعدد شکل گرفته است و آفرینش آن با نقطه آغاز می شود، و صفر نیز که شبیه نقطه است و به تنهایی هیچ است و در شمار نمی آید و تنها زمانی که پس از عددی قرار گیرد ارزش و کارایی می یابد، ترکیبات مربوط به الف و نقطه و صفر و یک، و ارزش عددی پیدا کردن الف، و ده و صد و هزار شدن آن به واسطه صفر و نقطه، از فضاهای شاعرانه برگرفته از این تصور و باور و ارتباط است.

- الف در حالت وصل، به تلفظ در نمی آید. الف وصل در این حالت مخفی و پنهان می شود. الف در شکل و حالت نوشتاری، عربانی، برهنگی، پرافکنندگی، آشکارایی، خندانی، شادابی، بی سری، زبان داری، آراستگی و... را به ذهن متبادر می کند.

- بر پایه باور و اعتقاد، حقیقت آفرینش الف با نقطه آغاز می شود و الف از ترکیب و از به هم پیوستن سه نقطه ساخته می شود. در ضمن در خطاطی نیز امتداد و کشیدگی الف معمولا به اندازه سه نقطه در کنار هم است. از این، به تکرر و تعدد از وحدت تعبیر می کنند. تعابیری چون اول و آخر الف نقطه ای است، الف یک نقطه است، اصل و مبداء الف یک نقطه است، الف ظرف است و نقطه مطروف، نقطه وحدت در الف هویدا شد، الف از نقطه پیدا شد، نقطه ها باطن، الف ظاهر است و ... بر پایه همین تعبیر است.

- بر پایه باور و اعتقاد، الف قطب حروف است و در همه آنها حضور دارد. حروف و اعداد دیگر یا به گونه ای شکل تغییر یافته حرف الف هستند و یا در ساختار شکل خود حرف الف را هم دارند. پس جمله حروف و اعداد بر محور و مدار حرف الف می گردند و الف همه چیز را در جان خویش جای می دهد. از این به تکرر و تعدد از وحدت و تکرر ذات اشیا با مسمای الف تعبیر می کنند. تعابیری چون الف در همه حروف دیده می شود، ها اگر راست شود همان الف است، الف نقطه بود و دال شد. بی، خلیفه الف است، طول قد الف صورت بی می نماید، الف در جان همه عالم است، الف نهایت کمال آفرینش حروف است، الف معتدل است و... از این دیدگاه گرفته شده است.

- منجمان، برجها را با حروف ابجد نام گذاری می کنند، و به جای **الف** که نخستین حرف ابجد است صفر می گذارند و برج حمل را که اولین برج است، صفر می نامند. و ثور را یک و... الی آخر. ارتباط **الف** در جایگاه یک در شمار ابجد و صفر در علم نجوم و تقابل و توافق آن دو از این قاعده تبعیت می کند.

- علاوه بر تعبیر و موارد برگرفته از شکل و هیأت و ویژگیهای خاص **الف** که در بالا بدان اشاره شد، در خلق تصاویر و فضاها و مضامین بکر شاعرانه، **الف** یکی از مشبه به ها و حتی مشبه های پرکاربرد ادب پارسی است. در تصاویر و مضامین شعری و نثری ادب پارسی، خط عذار، میخ، خار، ماه نو و هلال ماه، عصا، قلم، آلت تناسلی نر، ابروی کشیده، دندانهای شانه، زلف بلند و دراز، انگشت، خدنگ، تیر، سوزن تیز و باریک، قد و قامت کشیده و موزون، خط محور، خط استوا، دار مجازات، شمشیر، خط و اثر ناشی از تازیانه و شلاق، کمر و میان باریک و نازک، زخم و شکاف ناشی از ضربه شمشیر، شکاف و شیار، دل و سینه تنگ و کوچک، ناله و آه کشیده، هرچیز مختصر و کم و اندک و بی مقدار و... به **الف** مانند می کنند و یا در مقام مشبه از آن بهره می جویند.

- تعبیری با نمود و نشانه برتر و عالی که برگرفته از ارزش و جایگاه برتر **الف** است از دیگر توجهات شاعران و نویسندگان در ایجاد ترکیبات شاعرانه و ادبی با حرف **الف** است. ترکیباتی چون **الف** عزت، **الف** علا، **الف** عدل، **الف** سخن، **الف** مردمی... که نشانه بزرگی و سربلندی و برتری و تعالی و... است، از این دست به شمار می روند.

- و نیز در ترکیباتی چون **الف** قامت، **الف** استقامت، **الف** بالا، **الف** استوا، **الف** اطعنا، **الف** آه... علاوه بر این که در یک فضای شاعرانه و ایهامی، به حرف **الف** و مد و سرکش به کار رفته در ساختار کلمه و واژه، اشاره و بر ماهیت کشیدگی و ایستایی و امتداد آن در ساختار کلمه، تأکید می کند، به شکل استوار و ایستا و کشیده ظاهری واژه های برساخته از آن نیز که از کشیدگی و ایستایی و استواری **الف** متأثر و برخوردار است، توجه می کند. مثلاً در ترکیب **الف** آه، علاوه بر کشیدگی حرف **الف** و کشیدگی مد آن، امتداد و تداوم و کشیدگی آه نیز مدنظر است. و یا در ترکیب **الف** قامت علاوه بر **الف** کلمه قامت، به ایستایی شکل ظاهری قامت توجه می شود.

- ترکیباتی چون **الف** مستقیم، **الف** یک تنه، **الف** یکتا، **الف** راست، **الف** تنها و... که تعداد آنها کم نیز نیست، ترکیباتی هستند که با ترکیب صفت شاخص حرف **الف** ساخته شده اند که گذشته از این که یک ترکیب دستوری به شمار می روند، یک فضای زیبای هنری را هم ایجاد می کنند.

| | |
|---|--|
| با الف هست با و تا همراه | با و تا بت شمر الف الله سنایی |
| نفس الف شدی تو ز تجرید چون ز عشق | پیوسته گشت با الفت عینولام توسنایی |
| سه نقطه در یکی الف نگرم | الف ی در حروف می شمردم شاه نعمت الله ولی |
| با که موجود ثانیس خوانند | بر الف نزد عارفان دال است شاه نعمت الله ولی |
| تمامت سر بیچون در الف دان | تمامی عشق را در لام الف دان عطار |

| | |
|---------------------------------------|--|
| دهانی چون دهان همزه یک نیم | چو اقلیمی شکر در چشم یک میمطار |
| به ره در پیشش آمد پیر زالی | عصایی چون الف قدی چو دالی عطار |
| بداند تا به ابجد راز بیند | نمودار الف را باز بیند عطار |
| دلی همچون الف با قد چون دال | بدو گفتا که در عین هلاکی عطار |
| چون الف از خود فنا شد مکتف | بی و سین بی او همی گویند الف مولوی |
| الف مباح ز ابجد که سرکشی دارد | مباح بی دو سر تو جیم باش چو جیم مولوی |
| گر الفی و سابق حرفی | محو شو اندر لام افندیمولوی |
| زان گوش همچون جیم تو زان چشم همچو صاد | زان قامت همچون الف زان ابروی چون نون خوش |
| تو | مولوی |

الف احسنوا: حرف الف در واژه و کلمه احسنوا. ضمن این که به دو الف پس و پیش احسنوا جهت برجسته سازی و اهمیت دادن به لفظ و معنی احسنوا توجه دارد.

لام لاتقنطوا لواء فرج الف احسنوا جزاء حرجسنایی

*الفاز چنبری باز نشناختن: مانند الف از ب نشناختن، الف با را نشناختن، راست از کج نشناختن. ترکیب، کنایه از قدرت تشخیص و درک نداشتن. // کنایه از بی سواد و نادان و جاهل و ناآگاه بودن.

تو شناسی الف از چنبریباز مکن سوی سپهر چنبری ساز عطار

*الف از داوری دور شدن: اگر حرف الف را از کلمه داورو داوری حذف کنیم، لفظ دورو باقی می ماند. کنایه از لفظ دورو دوری است.

راستی اندر میان داوری شرط است از آنک چون الف زو دورشد دستی در امکان داشتن سنایی

راستی اندر میان داوری شرط است از آنک چون الف زو دور شد دوری بود نه داوریسنایی

*الف از میانه خمار شدن: اگر حرف الف را از کلمه خمار برداریم، لفظ خمر می ماند. کنایه از لفظ خمر است.

خمار و خمر یکی است ولی الف نگذارد الف چو شد ز میانه بین خمار چه باشد مولوی

*الفازمیم (دور بودن، مویی نیافتن): ضمن توجه به شکل ظاهری حرف م که در ظاهر از یک حلقه میم شکل و ا سرنگون تشکیل شده و ا وارونه و واژگون در حرف م (باتوجه به توضیح بالا) به تلفظ در نمی آید و خود را نشان نمی دهد،

ترکیب، کنایه از نهایت پنهان شدن و نیز نهایت دقت و ظرافت و زیرکی درکاری و امری است. // ا نشانه راستی و کشیدگی و م نشانه خمیدگی و ناراستی است و جمع شدن آن دو، در عین تضاد با هم دیگر، می تواند ترکیب، کنایه از نهایت توافق باشد. // از الف قامت کشیده و بلند و از حلقه میم، دهان و لب تنگ و خرد را اراده کرده است. این دو از ویژگیهای محبوب و معشوق است که در یک جا جمع آمده است. از الف، قد و قامت، و نیز آلت تناسلی عاشق را اراده کرده و از میم، دهان تنگ و نیز آلت تناسلی و سُرین معشوق را اراده کرده است. ترکیب، کنایه از دوری جستن از هم آغوشی و نزدیکی و معاشقه است.

بگردانید روی آن سیم تن حور که بادا آن الفاز میم من دور عطار
ترا جز بوسه دادن نیست رویی نیابد آن الف زین میم مویی عطار

*الف از واو جستن: ضمن اشاره به حرف الف در میان واو، ترکیب، کنایه از انجام امر و کاری صحیح و منطقی و ممکن و پسندیده و اصولی است. اشتباه و خطا نکردن.

واو ار طلبی طلب کن از نون و ز واو الف بجوی فافهمشاه نعمت الله ولی
الف از واو جو واو از نون چون رها کن ولی بجو بیچون شاه نعمت الله ولی

*الفباتا: حروف آغازین حروف الفبا. // کنایه از تمام حروف الفبای فارسی. // کنایه از تمامی چیزها. // کنایه از لوح، قلم و کرسی. // کنایه از تخته اول، که لوح اول درس است. // الف کنایه از ذات باری تعالی و عالم وحدت و با و تا کنایه از کل عالم و عالم کثرت. // کنایه از آغاز هر چیز و شروع و مقدمه و اصول چیزی. // کنایه از اشکال متنوع و گوناگون.
با الف هست با و تا همراه با و تا بت شمر الف الله سنایی

*الف با خواندن و فراموش کردن: کنایه از آموخته ها و اندوخته ها را فراموش کردن و به کنار گذاشتن. همه را ترک کردن و پشت پا به همه چیز زدن. // اشاره به این دارد که در مکتب خانه ها، برای یاد دادن حروف الفبا به کودکان و مبتدیان، ابتدا حرف الف را که اولین حرف ابجد و الفبا بود بر روی تخته و لوح می نوشتند و تکرار می کردند و از نوآموز می خواستند ضمن نوشتن مکرر الف بر روی لوح و تخته، آن را با صدای بلند تکرار کند. آنقدر این حرف نوشته و تکرار و خوانده می شد تا یاد گرفته می شد. بعد حروف ب را شروع می کردند و بدین ترتیب، دیگر حروف یاد داده می شد. این را اصطلاحاً مشق کردن الف و یا حروف، یعنی نوشتن و تکرار کردن حروف برای یاد گرفتن می گفتند. این تکرار و تداوم باعث یادگیری ماندگار حروف می شد. معمولاً پس از فراگیری حروف الفبا، خواندن قرآن را شروع می کردند.

الف باخواندموکردم فراموش خطی بر عالم و آدم کشیده‌شاه نعمت الله ولی

*الف با لام: از الف با لام، ترکیب لا را اراده کرده است که رمز نفی ماسوی الله و توجه به یکتایی خدا و ذات الهی است. // به توافق و اتحاد دو شکل متفاوت و راست و کج الف و لام توجه دارد که چگونه در عین اختلاف با هم، لفظ لا را به وجود می‌آورند و با هم یکی می‌شوند. ر.ک. الف لام (لام الف).

الف لا شد در اینجا بی‌شکی تو الف با لام بنگر در یکی تو عطار
الف با لام ذات پاک دیدم نمود سرّ این در خاک دیدم عطار

*الف با لام پیوسته آمدن: از الف، قد و قامت کشیده معشوق اراده کرده و از لام، قد و قامت خمیده عاشق را اراده کرده است. ترکیب، کنایه از به هم آمیختن و هم آغوشی و عشقبازی کردن است. // ترکیب لا را اراده کرده است که رمز نفی ماسوی الله و توجه به یکتایی خدا و ذات الهی است. و نیز ر.ک. الف بالام. و نیز ر.ک. الف لام (الف لام).

الف با لام چون پیوسته آمد حقیقت را ز جان سر بسته آمد عطار

*الف بای عشق کسی را درآموختن: عشقبازی و عاشقی را یاد گرفتن. // عشقبازی کردن و مقدمات عشقبازی را فراهم کردن.

ز جیم و میم او هرگز همی سوخت الف بایی ز عشقش می درآموخت عطار

*الف بر حلقه میم گذاشتن: ر.ک. الفازمیم (دوربودن، مویی نیافتن).

هوی می خواند هرگز را به تعلیم که بگذارد الف بر حلقه میم عطار

www.anjomanfarsi.ir

*الف بر میم راه نیافتن: ر.ک. الفازمیم (دوربودن، مویی نیافتن).

نخواهد یافت الف بر میم من راه الف چیزی ندارد بوسه درخواه عطار

*الف بودن با کسی: کنایه از صادق و یکتا و همدل و موافق و یکدل بودن با کسی.

کسی کو الف نیست با آل تو همه ساله چون لام پشتش دو تاست سنایی

*الف بی‌تیجیم: اشاره به حروف الفبا و ترتیب و شکل ظاهری آنها دارد. // کنایه از تعدد و تنوع و تکرار است. // کنایه از عالم تکرار. و نیز ر.ک. الف.

الف بی شد دگر تی و دگر ثی دگر جیم این چنین میدان ز معنیعطار

***الف بی جیم:** علاوه بر این که به سرکشی **الف** و دوسر بودن **بی** و سرافکنندگی و افتادگی **جیم** توجه دارد به لفظ و کلمه **ابجد** نیز تلویحا اشاره دارد. و نیز **ر.ک. الف.**

الف مباش ز **ابجد** که سرکشی دارد **مباش بی، دو سر، تو جیم** باش **چو جیم** مولوی

***الف چون دالگشتن:** باعنایت به شکل و هیأت حروف **الف، دال، نون** که **الف** نشانه کشیدگی و راستی است و قامت بلند را به آن نسبت می دهند و **دال، نون** که نشانه خمیدگی و ناراستی است و قامت خمیده را به آن نسبت می دهند، ترکیب، کنایه از خمیدگی قد و قامت کشیده و برافراشته است. // کنایه از افتادگی و ناتوانی و ضعف است. // کنایه از تغییر یافتن و دگرگون شدن و تبدیل شدن. // کنایه تحقیر و خوار و عاجز شدن. // کنایه از تواضع و فروتنی است. // کنایه از سرافکننده و شرمنده شدن. // اشاره به تکرر و تعدد حروف دیگر از حرف **الف** دارد.

از عشق گردون مؤتلف بی عشق اختر منخسف **از عشق گشته دال الف بی عشق الف چون دال** هامولوی

***الف (چیزی، هیچ) ندارد:** چون **الف** هیچ نقطه ای ندارد و هیچ اعراب و حرکتی نمی پذیرد و ظاهری لخت و عریان دارد و تنها و فرد و تک است، از آن به نداشتن ثروت، درویشی و فقر و نداری **الف** تعبیر می شود. // و نیز **الف** هیچ ندارد مثلی مشهور بر شناساندن **الف** به کودکان است. رسم بوده که معلم مکتب خانه برای یاد دادن حروف **الف** به کودکان و مبتدیان، می گفت: با یکی به زیر دارد، تا دو تا به سر دارد، **الف** هیچ ندارد و منظور نقطه بود.

بسیار تفاخیر مکن امروز که فردا معلوم تو گردد که **الف** هیچ ندارد سنایی

هر روز دگر لام کشی از پی خوبی **زین لام چه فایده کالف هیچ** ندارد سنایی

ترا میان **الف** است و **الف** ندارد **هیچ** که من و رای **الف** هیچ در کمر دیدم عطار

چه گویم از **الف** وصل تو که **هیچ** نداشت **من این که هیچ** نداشت از همه بتر دیدم عطار

همین حرفی که آن پیچی ندارد **الف** بود و **الف** **هیچی** ندارد عطار

حرف کمرت همچو **الف** **هیچ** ندارد **زیرا که تو را چون** **الف** افتاد میان عطار

گفتم که دهانت **چو** **الف** **هیچ** ندارد **گفتی بنگر** طره **چون** **نون** شده **من** عطار

الف شو همچو اول **بی** **سر** و **پیچ** **که می** دارد **الف** این جایگه **هیچ** عطار

نخواهد یافت **الف** بر **میم** **من** راه **الف** چیزی **ندارد** **بوسه** **درخواه** عطار

چون **الف** از استقامت شد به پیش **او** **ندارد** **هیچ** از اوصاف خویش **مولوی**

ما **کییم** **اندر** **جهان** **پیچ** **پیچ**

آن الف چیزی ندارد غافلست
 فکرگاهش کند شد عقلش خرف
 کم نگردد فضل استاد از علو
 چون الف چیزی ندارم ای کریم
 اگر چه تو نداری هیچ مانند الف عشقت
 اول سبقت بود الف هیچ ندارد
 حی نیز اگر هیچ ندارد چو الف نیز

چون الف او خود چه دارد هیچ هیچمولوی
 میم دلتنگ آن زمان عاقلست مولوی
 عمر شد چیزی ندارد چون الف مولوی
 گر الف چیزی ندارد گوید او مولوی
 جز دلی دلتنگ تر از چشم میمولوی
 به صدر حرف ها دارد چرا زان رو که آن دارمولوی
 زان پیش رو افتاد و سپهدار و مؤید مولوی
 در صورت جیم آمد و جیم است مقید مولوی

*الف، حا، میم، دال: چهار حرف ا، ح، م، د است. // کنایه از لفظ و کلمه احمد است.

ورد ارواح در جوانب قدس الف و حا و میم و دال شده عطار

*الف، دال خمیده شدن: باعنایت به شکل و هیأت حروف الف، دال که الف نشانه کشیدگی و راستی است و قامت بلند را به آن نسبت می دهند و دال، نون که نشانه خمیدگی و ناراستی است و قامت خمیده را به آن نسبت می دهند، ترکیب، کنایه از خمیدگی قد و قامت کشیده و برافراشته است. // کنایه از افتادگی و ناتوانی و ضعف است. // کنایه از تغییر یافتن و دگرگون شدن و تبدیل شدن. // کنایه تحقیر و خوار و عاجز شدن. // کنایه از تواضع و فروتنی است. // کنایه از سرافکنده و شرمندگی شدن. // بایان تشبیه و تفضیلی و عکس، دریک تصویر هنری، حرف الف در کام قبل از آن که از لب برآید در برابر قد و قامت کشیده محبوب از شدت شرم و خجالت چون دال، خمیده می شود و ادا می گردد. ر.ک. الف.

در پیش قدت چون الف بگویم در کام دالی شود خمیده سنایی

*الف در بسم پنهان (کردن، گشتن): الف بعد از ب، در بسم الله، الف وصل است و تلفظ و نوشته نمی شود و به صورت بسم الله نوشته و خوانده می شود. به علت عدم تلفظ و قرائت الف در کلمه بسم ... از آن به پنهان شدن و مخفی گشتن الف در بسم تعبیر می شود. // هنگامی که الف در مقام وصل قرار بگیرد، از قرائت ساقط شده، تلفظ نمی شود، از این الف، به الف وصل و الف مهموز نیز یاد می کنند. // کنایه از هر چیز پنهان و ضایع و مخفی است. // کنایه از به حساب نیامدن، محو شدن، مخفی گشتن، ضایع شدن، پنهان شدن، فرورفتن ... است.

چنان در اسم او کن جسم پنهان که می گردد الف در بسم پنهان عطار
 آن الف در بسم پنهان کرده ایست هست او در بسم و هم در بسم نیست مولوی

«الف در حلقه میم نهان کردن: ر.ک. الفازمیم (دوربودن، مویی نیافتن).

پاره ای بردم از این روغن ابلیس به کار الف خویش نهان کردم در حلقه میمسنایی

«الف، دو لام، یک ها: اشاره به ترکیب این حروف دارد که کلمه الله به وجود می آید.

لفظ الف و دو لام و یک ها اسمی است از آن اسم در پادشاه نعمت الله ولی

«الف را درون رای آوردن: سنایاز الف، باطن و حقیقت چیزی (قرآن) و از با و تا ظواهر آن را اراده کرده است و ترکیب الف را درون رای آوردن، کنایه از حقیقت و ماهیت چیزی (قرآن) را فهمیدن و درک کردن و به ذهن وارد کردن حقیقت و ماهیت چیزی (قرآن) است. // به حرف الف درون لفظ و کلمه رای نیز توجه دارد.

تا الف را درون رای آرد با و تا را به زیر پای آرد سنایی

«الف را میان خاک، خوار دیدن: اشاره به حرف الف در لفظ خاک دارد. از آنجا که خاک نماد پستی و مذلت است از قرار گرفتن الف در لفظ خاک، ظاهراً پستی و خواری الف را اراده کرده است.

واو را بین در میان خون قرار پس الف فرایین میان خاک خوار عطار

«الفسان قد: قمتی کشیده و افراشته و بلند به مانند الف. // به الف لفظ و کلمه سان و اندام و نیز ماه به ایهام توجهی دارد.

لام گردد چو دید ماه او را با الف سان قدی به اندامشسنایی

«الفسان قد، لامگشتن: الف نشانه راستی و بلندی است و قامت افراشته و کشیده را به آن نسبت می دهند و دال و لام نشانه خمیدگی و

کجیاست و قامت خمیده را به آن نسبت می دهند. // کنایه از خمیدگی قامت راست و استوار. // کنایه از ضعف و ناتوانی و افتادگی. // کنایه از

تواضع و تکریم است.

لام گردد چو دید ماه او را با الف سان قدی به اندامش سنایی

«الف شکل نیزه: شکل نیزه که از نظر کشیدگی و استحکام و بلندی و راستی به الف مانند شده است.

زان الف شکل نیزه از سر خشم چشمشان کرده همچو های دو چشم سنایی

※الف فرد: چون الف میل به وصل ندارد و از حروف دیگر جدا و مستقل نوشته می شود و در صورت اتصال، فقط به حرف قبل خود متصل می شود، و مظهر تنهایی، تجرد، تفرد و یگانگی و... است. و نیز ر.ک. الف.

عارفان مجرد مفرد چون الف فرد و دال ابداند شاه نعمت الله ولی

※الف کشیده بر صفحه سیم: از الف، بینی و از صفحه سیم، چهره و صورت سفید را اراده کرده است. // کنایه از بینی و دماغ کشیده و راست بر چهره سفید محبوب و معشوق است.

ما بین دو عین راست از نون تا میم بینی الف کشیده بر صفحه سیم شاه نعمت الله ولی

※الف کوفی: حرف الف در خط کوفی. // با توجه به شکل خاص الف کوفی، که کج است، کنایه از هر چیز خمیده و کج. // با توجه به شکل خاص الف کوفی، که عریان است و چیزی ندارد، کنایه از نداری و بی سیمی است. // و نیز کنایه از آلت تناسلی نر.

رادمردی بر او طالع میلادی ساخت رفت همچون الف کوفی روزی به درش سنایی

معروف به بی سیمی مشهور به بی نانی همچون الف کوفی از عوری و عریانسنایی

الف چون مستقیم آید به کوفی چنان باید برای العین صوفی عطار

مجرد شو اگر کوفی شعاری بر افشان چون الف چیزی که داری عطار

ره کوفیت می باید روان شو هشتمین همایش پژوهش‌های زبان و ادبیات فارسی

※الف، لا شدن: چون حروف دیگر به گونه ای شکل تغییر یافته حرف الف هستند و یا در ساختار شکل خود حرف الف را هم دارند لذا در این ترکیب به محو شدن الف در دیگر حروف توجه دارد. ر.ک. الف.

الف لا شد در اینجا بی شکی تو الف با لام بنگر در یکی تو عطار

الفی لا شود و تو ز الف لام گشت لا هله دست و دهان بشو که لبش گفت الصلا مولوی

※الف لام (لام الف): دو حرف ا، ل. // اشاره به ال که حرف تعریف زبان عربی است دارد که آن هم کنایه از توصیف و تعریف باشد. // اشاره به

سوره هایی دارد که حروف آغازین حروف مقطعه آنها با ال است مثل الم، الر، المر، المص. // با ذکر حروف آغازین حروف مقطعه برخی از سور

قرآن کریم، کل سوره و کل قرآن را خواسته است. // اشاره به لفظ و کلمه الله دارد که حرف آغازین آن الف و لام است و معروف و شناخته شده

است. // اشاره به اسم اعظم الهی دارد. // اشاره به لفظ آل دارد که به معانی مختلف از جمله دودمان و خاندان بهکار رفته است. // اشاره به ترتیب

حروف ابجد و قرار گرفتن آن دارد. الف در اول است و آخرین حرف نیز ضطغ می باشد که یک لاینز در آخر این حروف، به معنی دیگر نیست و

تمام شد اضافه می کنند. الف نشان‌هکشیدگی و راستی و بلندباست و قد و قامت کشیده را به آن نسبت می دهند و لام نشانه خمیدگی و

ناراستی است و قد و قامت خمیدها را به آن نسبت می دهند. // کنایه‌هاز دو چیز راست و خمیده است. // کنایه از عدم توافق و هماهنگی، در تضاد

بودن. // با توجه به شکل حرف ل، الف لام می تواند به شکل ا کهدر شکل حرف ل دیده می شود اشاره کند که کنایه از توافق و سازگاری

است. // الفساکن را به صورت لا در الفیا ضبط و از آن همزه ساکن را اراده کنند. // کنایه از لفظ لا می باشد. // با عنایت به شکل لفظ لا، کنایه از

پیوستگی و اتصال و ائتلاف و ادغام و دوستی و توافق و یکدستی و نیز معاشقه و عشقبازی و وصال است. // با توجه به شکل لا، کنایه ازهر

چیز سراپا دو نیم شده. // با توجه به شکل لا، کنایه از تکبر و غرور و بی‌اعتنایی است. // کنایه از تواضع و فروتنی و خدمتگزار است. // لام

الف، کنایه از گره ای که چپ و راست و درهم بندند. گره محکم و چپ اندر راست. // کنایه از هر چیز در هم تنیده و به هم بافته و درهم

پیوسته و گره خورده است. // کنایه ازهر چیز پیچیده و پیچ در پیچ است. // کنایه از به هم خورده و آشفته است. // کنایه از خروج از حالت عادی

و اصلی، و نابودی است.

| | | | |
|----------------------------------|----------------------------------|-------------------------------|-------------------------------|
| این چه آشوب و حشو لامانیست سنایی | این چه آشوب و حشو لامانیست سنایی | فرق باشد میان لام و الف | فرق باشد میان لام و الف |
| نیست کس واقف از الف لامت سنایی | نیست کس واقف از الف لامت سنایی | خضم از آن آمدند هر خامت | خضم از آن آمدند هر خامت |
| شربت طاها و الف لام داد سنایی | شربت طاها و الف لام داد سنایی | دل چو در افتاد به حامیم تب | دل چو در افتاد به حامیم تب |
| الف لام چلیپایست و زنار عطار | الف لام چلیپایست و زنار عطار | که چون دستار بندی لام الف وار | که چون دستار بندی لام الف وار |
| بخواند تا عیان لام الف اوعطار | بخواند تا عیان لام الف اوعطار | چنان باید که او را از الف او | چنان باید که او را از الف او |

| | |
|-------------------------------------|-------------------------------|
| تمامی عشق را در لام الف دان عطار | تمامت سر بیچون در الف دان |
| دو ساق خویش گل چون لام الف کرد عطار | چو هرگز آن الف را مختلف کرد |
| بسی زان به که تو زنار بندی عطار | اگر چون لام الف دستار بندی |
| بداند سر قرآن یافت توفیق عطار | الف لامیم چون دانست تحقیق |
| الف لام چلیپایست و زنار عطار | که چون دستار بندی لام الف وار |
| گر تو جان داری بدین چشمش مبینمولوی | هر الف لامی چه می ماند بدین |

الف لام الف: سه حرف ا، ل، ا. // اشاره به لفظ و کلمه الا دارد که از ترکیب سه حرف الف و لام و الف به وجود می آید.

معنی اثبات گو با الف و لام الف صورت توحید جو نفی طلب کن ز لا شاه نعمت الله ولی

الف لام کسی پژمرده گشتن: کنایه از نهایت افتادگی و تواضع و خمیدگی و فروتنی. // کنایه از نهایت حقارت و کوچکی است. ر.ک. الف لام. وزارت علوم تحقیقات و فناوری

راست خواهی به پیش او مه را سخت پژمرده گشت الف لامش سنایی

الفلام لامها: از ترکیب حروف الف، لام، لام، ها لفظ و کلمه الله به وجود می آید.

الف و لام و لام هر چهار همشاهای زبان و ادبیات فارسی اسم است این حروف ای یارشاه نعمت الله ولی

الفلامیم (الم): سه حرف ا، ل، م. // الم، حروف مقطعه قرآن در آغاز سوره های بقره (۲)، آل عمران (۳)، عنکبوت (۲۹)، روم (۳۰)، لقمان (۳۱)، سجده (۳۲). // کنایه از هر کدام از سوره های مذکور و یا محتویات و حکایات آن. // کنایه از کل قرآن کریم و یا محتویات و حکایات آن. // کنایه از سوره الروم از قرآن کریم است. // اشاره به اسم اعظم الهی دارد. // الف اشاره به الله و لام اشاره به لطیف و میم اشاره به مجید است. // الف اشاره به الله و لام به لطیف و میم اشاره به محب است. // الف اشاره به الله و لام اشاره به جبرئیل و میم اشاره به محمد است یعنی خدا قرآن را به واسطه جبرئیل به محمد (ص) نازل کرده است. // الف اشاره به احد و لام اشاره به لطیف و میم اشاره به ملک است یعنی: الاحد اللطیف الملک. // الف اشاره به نام مقدس الله و لام اشاره به لقاء حق و میم اشاره به محبت الهی در مخلوق است. // الف اشاره به قیام در نماز و لام اشاره به رکوع و میم اشاره به سجود است. // الف از آلاء الهی، لام از لطف الهی و میم از مجد الهی مشتق شده است. // الف اشاره به انا، لام اشاره به الله و میم اشاره به علم اوست، یعنی انا الله

اعلم مفسرین معنی آن را انا الله اعلم (منم خدایی که می دانم) و انا الله الملك و انا الله المجید و انا الله سلطان و الاحد اللطیف الملك می نویسند. // برخی از مفسرین چنین بیان کرده اند: الف شش صفت دارد که با شش صفت خداوند متعال مطابقت دارد: (۱) الف ابتداء حروف است حق تعالی هم مبداء تمام مخلوقات است. (۲) الف منفرد از همه حروف است خدا هم منفرد به وجود است. (۳) الف به حروف متصل نیست ولی حروف به آن متصلند همینطور خلق به حق متصلند ولی خدا به چیزی متصل نیست و همه مخلوقات به او محتاجند و او به کسی محتاج نیست. (۴) الف منقطع و مباین از حروف است خدا هم منقطع و مباین از خلق است. (۵) الف سبب ترکیب و تألیف حروف است خدا هم سبب تألیف و ترکیب موجودات است. (۶) الف مستقیم و مستوی است خداوند هم عادل و درست کار است. با اتصال لام و میم روشن میشود که موجودات غیر از ذات حق، موصوف بدوئیت است و وحدت حقیقی منحصر به ذات حق تعالی است و لام در الم به دو معنی اشاره دارد یکی اثبات حقانیت و دیگری مالکیت حق تعالی. // الف از اقصای خلق که اول مخارج است ادا میشود و لام از طرف زبان که اوسط مخارج است و میم از لب که آخر مخارج است گفته میشود و الم اشاره به این مطلب است که بنده خدا بایستی در اول و وسط و آخر افعال و اقوال خود به یاد حق تعالی باشد. به ایهام به واژه الم عربی، به معنی رنج و دردمندی نیز توجه دارد.

این الم (الف لام میم) و حم این حروف چون عصای موسی آمد در وقوف مولوی
این الم (الف لام میم) و حم ای پدر آمدست از سخن علمی زبان ادب پارسی مولوی

* الف مستقیم کسی چون دال منحنی گرداندن: ر.ک. الفی قد چون دال کردن.

گرداند او به دست شب و روز و ماه و سال چون دال منحنی الف مستقیم ما سنایی

* الف معدوم: الف بسیار نازک و باریک. // کنایه از کمر باریک و لاغر و نحیف. و نیز ر.ک. الف وصل.
چه میان چون الفی معدوم است چه دهان چون صدفی پر گوهر استعطار

* الف (همزه) مهموز: ر.ک. الف.

گه در گنهم رانی گه سوی پشیمانی کز کن سر و دلبم را من همزه مهموز مولوی

* الف میم (میم الف): دو حرف ا، م. // با توجه به تنگی حلقه میم و ایستادگی و استقامت و راستی الف، دهان را به میم و قد و بالا را به الف مانند کرده است. // به ترکیب میم و الف که لفظ و کلمه ما را به وجود می آورد، توجه دارد. // از

الف نداری و فقر و از میم تنگی را اراده کرده است. // کنایه از لفظ امّ به معنای اصل و اساس است. // نیز به شکل حرف م که الفی وارونه در زیر دارد، توجه دارد.

این **الف** وین **میمام** بود **ماست** **میم** او تنگ است **الف** زو نر گداست مولوی

* **الف میم عارف** و معروف: منظور، **الف** در کلمه **عارف** و **میم** در کلمه **معروف** است. // ظاهراً کنایه از ماهیت و حقیقت عارف و معروف است.

الف و **میم** **عارف** و **معروف** شده در لام معرفت مکشوف شاه نعمت الله ولی

* **الف میم معرفت**: ظاهراً اشاره به رمز و راز و اشارات معرفت دارد. // ظاهراً **الف** کنایه از احد و **میم** نیز کنایه از احمد و محمد و بالتبع سایر مخلوقات است. و نیز ر.ک. **الف میم (میم الف)**.

الف و **میم** **معرفت** گفتیم **گوهر** معرفت **نکو** سفتیم **شاه** نعمت الله ولی

* **الف نون**: دو حرف ا، ن. // با عنایت به شکل حروف **الف** و **نون**، کنایه از راست و کج. // با عنایت به شکل حروف

الف و **نون**، قامت را به **الف** و ابرو را به **نون** مانند کرده است. // ترکیب دو حرف **الف** و **نون**، که با هم لفظ و کلمه

آن و ان را به وجود می آورد. **انجمن علمی زبان ادبیات فارسی** **مطالعات فرہنگی** **جوی** **هایی** **که** **خازن** **آبند** **الف** و **نون** **جمع** **ازو** **یابند** **سنایی**

* **الف**، **نون** **گشتن**: ر.ک. **الف** چون **دالگشتن**.

الف **گشت** است **نون** می بایدش ساخت **که** تا **گردد** **الف** چیزی **که** **نون** است مولوی

www.anjomansfarsi.ir

* **الف وار**: مانند **الف** در استواری و قوام و صلابت و استحکام. ر.ک. **الف**.

عین **محمدیش** **الف** **وار** **شد** **به** **اصل** **این** **جا** **بماند** **میم** و **حا** و **میم** و **دال** **سنایی**

* **الف واو**: دو حرف ا، و. // کنایه از لفظ **وا** به معنای افسوس و وای که از دو حرف **الف** و **واو** تشکیل شده است. //

ضمن توجه به حروف تشکیل دهنده لفظ و کلمه **وا**، به حرف و نیز توجه دارد که **واو** خوانده می شود که از **الف** و **واو** تشکیل می گردد.

وا **دو** **حرف** **آمد** **الف** **واو** **ای** **غلام** **هر** **دو** **را** **در** **خاک** و **خون** **بینی** **مدام** **عطار**

*الف واو در خاک و خون دیدن: اشاره به حرف الف در خاک و حرف واو در خون دارد. // چیزی و کسی را در خاک و خون دیدن میتواند کنایه از مذلت و خواری و پستی و مرگ و نیستی آن چیز و کس باشد.

وا دو حرف آمد الف واو ای غلام هر دو را در خاک و خون بینی مدام عطار

*الف واو نون: سه حرف او، و، ن. // در این بیت اشاره به اشکال مختلف و بیان کثرت و تعدد دارد.

الف و واو و نون عیان گشتند دو جهان زین سه حرف یکتا شد شاه نعمت الله ولی

*الف وصل: هنگامی که الف در مقام وصل قرار بگیرد، از قرائت ساقط شده، تلفظ نمی شود، از این الف، به الف وصل و الف مهموز یاد می کنند. // کنایه از هر چیز پنهان و ضایع و مخفی است. و نیز ر.ک. الف در بسم پنهان (کردن، گشتن).

چه گویم از الف وصل تو که هیچ نداشت من این که هیچ نداشت از همه بتر دیدم عطار

*الف هیچی از اول آخرش لا: اشاره به ترتیب حروف ابجد و قرار گرفتن آن دارد. الف در اول است و آخرین حرف نیز ضغط می باشد که یک لا نیز در آخر این حروف، به معنی دیگر نیست و تمام شد اضافه می کنند. در مکتبخانه ها هم وقتی حرف الف را یاد می دادند می گفتند الف

هیچی ندارد. منظور شاعر توجه به هیچ نداری الف در آغاز و وجود لا به معنی نیست، در پایان و اتمام این حروف است. و نیز ر.ک. الف (چیزی)، هیچ) ندارد.

الف هیچیز اول آخرش لا ز ابجد تا ضغطلا لا و سودا عطار

*الف هی در میان نبودن: اشاره به دو حرف تشکیل دهنده لفظ و کلمه آه دارد.

صد هزار آه زو شنیده حری نه الفبود در میان نه هی سنایی

*الفی قد: ر.ک. الف.

به مل و مال میل تا چه کنی الفی قد چو دال تا چه کنیسنایی

*الفی قد چون دال کردن: حرف الف نشانه راستی و بلندی است و قامت افراشته و کشیده را به آن نسبت می دهند و حرف دال نشانه خمیدگی و کجی است و قامت خمیده را به آن نسبت می دهند. // ترکیب، کنایه از خمیده شدن و انحنا پیدا کردن قامت و قد راست و کشیده است. // کنایه از خمیدگی و افتادگی و ناتوانی و ضعف و تحقیر است. // کنایه از تواضع و فروتنی است. // کنایه از تعظیم و تکریم است.

به مل و مال میل تا چه کنی الفی قد چو دال تا چه کنسنایی

*از الف پدید آمدن کتاب خدا: اشاره به این نکته دارد که نخستین حرفی که از قلم آفرینش خدا بر لوح محفوظ نقش بست الف بود. اول

چیزیکه خدا آفرید و وضع کرد الف بود. // و نیز اشاره به اعتقاد شکل گرفتن الف از نقطه و شکل گرفتن تمامی حروف الفبا و نوشته ها و مکتوبات از الف دارد. و نیز ک. الف.

نقطه آخر خوشی شکل الف نقش بست زان الف آمد پدید جمله کتاب خدا شاه نعمت الله ولی

*از الف تا لام الف خواندن: اشاره به ترتیب حروف ابجد و قرار گرفتن آن دارد. الف در اول است و آخرین حرف نیز ضغ می باشد که یک لا نیز در آخر این حروف، به معنی دیگر نیست و تمام شد اضافه می کنند. در مکتبخانه ها هم وقتی حرف الف را یاد می دادند می گفتند الف هیچی ندارد. منظور شاعر توجه به آغاز حروف از اول تا لای آخر حروف است. // تمامی حروف الفبا را یاد گرفتن. // کنایه از باسواد و آگاه و دانشمند و قدرت تشخیص و درک و شناخت پیدا کردن است. // کنایه از نهایت دقت و زیرکی و هوشیاری و تشخیص بسیار بالا در درک حقایق و اسرار و رموز است، چنان که تا الف می گویند او تا آخر می خواند. // کنایه از تمام و کمال چیزی. // ز. ک. الف لام (لام الف) و نیز ز. ک. الف هیچی ز اول آخرش لا.

چنان باید که او را از الف او بخواند تا عیان لام الف او عطار

*از الف تا یا: از حرف الف تا حرف یا. // کنایه از تمام حروف الفبا. // کنایه از همه چیز به طور کامل و تمام، همه چیز از اول تا آخر. به کل.

همچو جیم و دال و را و قاف و عین و لام و نون
اولا بشنو که خلق مختلف
از الف تا یا دگرها مانده در پیشم دوتا سنایی
مختلف جانند تا یا از الف مولوی

*از الفها مرکب بودن میم: با عنایت به شکل ظاهری حرف م که از یک حلقه تنگ و باریک شبیه به ه و یک ا سرنگون تشکیل شده است، از آن تعبیر به الف و ها و میم می کنند. // کنایه از نهایت ترکیب و توافق است.

میم از الف و هاست مرکب به نبشتن ترکیب بود علت بر هستی مفردمولوی

*أم بود ما بودن الف و میم: ضمن توجه به نداری و تجرد و تفرد حرف الف که از آن به نرگدایی تعبیر می کند و نیز تنگی و خردی حرف میم، که از آن به تنگی تعبیر می کند، به ترکیب ام که از به هم پیوستن حرف الف و میم به معنای اساس و پایه و مادر به وجود می آید نیز توجه دارد. // البته به لفظ و کلمه ما نیز توجه دارد که از ترکیب حرف الف و ما به وجود می آید.

این الف وین میم ام بود ماست میم او تنگ است الف زو نر گداست مولوی

*باتالف: کنایه از تمامی حروف الفبا. // اشاره به باور شکل گرفتن تمامی حروف الفبا و حتی تمامی اجسام و عالم تکرار از الف دارد. // کنایه از اشکال مختلف و متنوع. // و نیز ر.ک. الف.

هست بر لوح مادمت و مدت با و تا عقل و جان، الف وحدت سنایی
با الف هست با و تا همراه با و تا علیت شمر الف الله سنایی

*بر در محجوبه احمد نشستن الف: کنایه از آفرینش احمد که به واسطه آفرینش الف، بر لوح محفوظ نقش بست.

نقطه اول که الف نقش پرورش بست بر در محجوبه احمد نشست شاه نعمت الله ولی

*بهسانلام الف میان بستن: کنایه از گره چپ اندر راست بر میان زدن و میان را محکم بستن است. // کنایه از باتمام وجود به خدمت و اطاعت و انجام کاری ایستادن. و نیز ر.ک. الف لام (لام الف).

میان بسته، به عشق او در اطراف به سان لام الف از قاف تا قاف عطار

*بی الف، نقش داوری، دوری بودن: ر.ک. الف از داوری دور شدن.

با ستم سور مملکت شوریست بی الف نقش داوری دوریست سنایی

*بی سین، بی الف، الف گفتن: ر.ک. الف در بسم پنهان (کردن، گشتن).

چون الف از خود فنا شد مکتف بی و سین بی او همی گویند الف مولوی

*تخته از الف با و تای عقل شستن: الف باوتای عقل ازتخته ولوح پاک کردن. ترکیب، کنایه ازکنارگذاشتن عقلو
نپرداختنوتوجه
نکردن به آن است.

تخته شسته ز بهر شرع رسول از الف با و تای عقل فضولسنایی

*چون الف بر هیچ افتادن: ر.ک. الف (چیزی، هیچ) ندارد.

الا ای چون الفافتاده بر هیچ برونن چون مناره اندرون هیچعطار

*چون الف بی سر و پیچ شدن: ر.ک. الف.
الف شو همچو اول بی سر و پیچ
که می دارد الف این جایگه هیچ عطار

*چون الف چیزی نداشتن: ر.ک. الف (چیزی، هیچ) ندارد.

چون الف چیزی ندارم تختیای و فکریم جز دلی دلتنگ تر از چشم میم مولوی

*چون الف در بسم: ر.ک. الف در بسم پنهان (کردن، گشتن).

خصم را رمح چون الف در بسم چشمها کرده همچو جان در جسم سنایی

*چون الف در بسم (دررفتن و درج شدن، روی پوشیدن): ر.ک. الف در بسم پنهان (کردن، گشتن).

راستیها ز بیم بند و طلسم روی پوشیده چون الف در بسم سنایی
در وجوه وجه او رو خرج شو چون الف در بسم در رودرج شومولوی

*چون الف هیچ نداشتن: ر.ک. الف (چیزی، هیچ) ندارد.

گفتم که دهانت چو الف هیچ ندارد گفتمی بنگر طره چون نون شده من عطار
حی نیز اگر هیچ ندارد چو الف نیز در صورت جیم آمد و جیمست مقید مولوی

*خواربودن الف در میان خاک: باتوجه به قرارگرفتن الف در لفظ خاککه نمادپستی و مذلت است، از آن به خواری الف
تعبیر کردهاست. هرچند به الف در میان لفظ خوار نیز توجه دارد.

واو را بین در میان خون قرار پس الف را بین میان خاک خوار عطار

***دالالف:** دو حرف د، ا // با عنایت به شکل خاص د که مظهر خمیدگی و شکنج است و ا، که مظهر راستی و استواری است ترکیب، کنایه از زلف و قامت محبوب است. // کنایه از دو چیز ناموافق و متضاد و ناسازگار و مخالف است.

این همه بر عکس کشته مختلف همچو وصف راستی دال و الف عطار از نظر گه گفتشان شد مختلف آن یکی دالش لقب داد این الف مثنوی مولوی

***دال، الف گشتن:** با عنایت به شکل و هیأت حروف ا و د که نشانه کشیدگی و راستی است و قامت بلند را به آن نسبت می دهند و نشانه خمیدگی و ناراستی است و قامت خمیده را به آن نسبت می دهند، ترکیب، کنایه از قد و قامت خمیده و افتاده به قامت کشیده و برافراشته تبدیل شدن است. // کنایه از سرافرازی و توانایی و استقامت است. و نیز ر.ک. الف.

از عشق گردون مؤتلف بی عشق اختر منخسف از عشق گشته دال الف بی عشق الف چون دال هامولوی

***دال، الف لقب دادن:** دو حرف د، ا // با عنایت به شکل خاص د و ا، کنایه از زلف و قامت محبوب است. // با عنایت به شکل خاص د و ا، کنایه از دو چیز ناموافق و متضاد و ناسازگار و مخالف. و نیز ر.ک. دالالف.

از نظر گه گفتشان معلوم اشد // مختلف آن یکی دالش لقب داد این الف مولوی

***دو ساق، چون لام الف کردن:** یعنی دو پا را مانند لام الف خم زدن و بر یکدیگر گره زدن و به هم پیوستن. // کنایه از گره خوردن، ادغام

شدن و یکی گشتن. // کنایه از نهایت توافق و سازگاری است. // کنایه از عشقبازی و هم آغوشی است. و نیز ر.ک. الف

لام (لام الف). www.anjomantarsi.ir

چو هر رمز آن الف را مختلف کرد دو ساق خویش گل چون لام الف کرد عطار

***ری بی نون را با الف مقرون کردن:** کنایه از ترکیب و به هم پیوستن این حروف که لفظ و کلمه رینا به وجود می آید.

هم ری و بی و نون را کرد دست مقرون با الف در باد دم اندر دهن تا خوش بگویی رینا مولوی

***زمزمه بی الف لامگفتن:** از آنجاکه **الفلام** از یک طرف حرف تعریف در زبان عربی است و کلام بدان معرفه و شناخته می‌شود و نیز **الف لام** در زبان عربی به معنی صدا است و **زمزمه بی الف لام** معمولاً زمزمه آرام و سکوت مانند را گویند، پس ترکیب، ظاهراً کنایه از حرف و کلام پوشیده و مبهم و مرموز و به دور از فهم همگان و ناآشنا و ظاهری و کنایه آمیز گفتن است. و نیز ر.ک. **الف لام (لام الف).**

ور از آن نیز بترسی هله چون مرغ چمن دم به دم زمزمه بی الف و لام بگومولوی

***سین نونالفا:** چهار حرف س، ن، ا، ی. // به کنایه لفظ و کلمه سنایی مدنظر است.

شکل دندان و سر زلف تو زودا که بر او سین و نون و الف و یا همه تاوان آرندهسنایی

***صد الف از بهرام عشق درباختن:** به قامتهای ایستاده و استواری که در راه عشق از بین رفته و به اعتباری خمیده و به زانو درآمده‌اند،

اشاره دارد. // و نیز به جانهای از دست رفته در راه عشق اشاره دارد.

اندر کنشت و صومعه بی بیم و بی امید درباختیم صد الف از بهرام لام عشق سنایی

***عین لام با الف پیوسته گشتن:** از به هم پیوستن سه حرف ع، ل، ا لفظ و کلمه علی و علا ایجاد می‌شود. نفس الف شدی تو ز تجرید چون ز عشق پیوسته گشت با الفت عین و لام تو سنایی

***قد الف به سان نون گشتن:** ر.ک. **قد الف، چون جیم (افتادن، شدن)،** تا درد تو را خرید عطار قد الفش بسان نون گشت عطار

***قد الف، چون جیم (افتادن، شدن):** الف نشانه راستی و بلندی است و قامت افراشته و کشیده را به آن نسبت می‌دهند و جیم، نون، دال، لام نشانه خمیدگی و کجی است و قامت خمیده را به آن نسبت می‌دهند. // کنایه از خمیدگی قامت راست و استوار. // کنایه از ضعف و ناتوانی و افتادگی.

قد الفم ز مشق چون جیم افتاد آن سو که تویی حسن دو میم افتادمولوی
ماه از غمت دو نیم شد رخساره ها چون سیم شد قد الف چون جیم شد وین جیم جامت می کند مولوی

قد الف وار: ر.ک. الف.

الا ای حرص در کارت کشیده چو شد قدالف وار وارت خمیده عطار

***گه یا، گه الف بودن:** باعنایت به شکل **ی** که نماد خمیدگی و **الف** که نماد راستی است، ترکیب به معنای خم و راست شدن، حالت خمیدگی و راستی گرفتن و کنایه از نهایت تعظیم و احترام و ادب و تواضع است. // و نیز ترکیب کنایه از نهایت ناتوانی و ضعف و افتادگی است.

ای پیش تو سنایی گه یا و گه الف او را به تیغ هجر چو نون و چو سین مکن سنایی

***لا از الف لام گشتن:** ترکیب به لفظ **لا** که از ترکیب **الف** و **لام** به وجود می آید توجه دارد که رمز نفی ماسوی الله و توجه به یکتایی خدا و ذات الهی است. // به توافق و اتحاد دو شکل متفاوت و راست و کج **الف** و **لام** توجه دارد که چگونه در عین اختلاف با هم، لفظ **لا** را به وجود می آورند و با هم یکی می شوند. ر.ک. **الف لام**.

الفی لا شود و تو زالف لام گشت لا هله دست و دهان بشو که لبش گفت الصلا مولوی

***لام الف وار دستار بستن:** ر.ک. **الف لام (لام الف)**.

که چون دستار بندی لام الف وار الف لام چلیپایست و زنار عطار

***لب چو یا، قامت الف، ابرو چو نون، دندان چو سین:** علاوه بر ساختار تشبیهی، که لب را به شکل **ی**، و قامت را به **الف** و ابرو را به شکل **نون** و دندان را به شکل **سین** مانند کرده است، به لفظ و کلمه **سنایی** که از ترکیب اینحروف به وجود می آید توجه دارد. // و نیز به حالت و شکل کلی این حروف، که نشانه خمیدگی و راستی است توجه دارد. خود سنایی او بود چون بنگری زیرا بز اوست لب چو یا قامت الف ابرو چو نون دندان چو سین سنایی

***مانند لا، سرنگون شدن الف:** با توجه به شکل خاص لفظ **لا**، و شکل قرار گرفتن **الف** در آن، به خمیدگی و افتادگی و سرنگونی

الف در آن توجه دارد.

گاه تاج از سر همی انداخت شین بر سان سین گاه پیشم سرنگون می شد الف مانند لاسنایی

***محو شدن الف در لام:** با عنایت به شکل خاص حرف **ل** و قرار گرفتن **ا** در **ل**، از آن به محو شدن **الف** در **لام** تعبیر کرده اند.

گر الفی و سابق حرفی محو شو اندر لام افندی مولوی

*معنی اثبات بالف، لام الف گفتن: اشاره به لفظ و کلمه الا دارد که از ترکیب سه حرف الف و لام و الف به وجود می آید.

معنی اثبات گو بالف و لام الف صورت توحید جو نفی طلب کن ز لا شاه نعمت الله ولی

*میان را چون الف بستن: ر.ک. الف.

این میان را بسته اندر راه معنی چون الف و آن شده بی شک ز دعویهای بی معنی چو دالسنایی

*میم الف ها: با عنایت به شکل ظاهری حرف م که از یک حلقه تنگ و باریک شبیه به ه و یک ا سرنگون تشکیل شده است، از آن تعبیر به الف و ها و میم می کنند. // کنایه از نهایت ترکیب و توافق است. // کنایه از لفظ و کلمه ماه و آهم که از ترکیب حروف م، الف، ه، ایجاد می شود.

میم از الف و هاست مرکب به نبشتن ترکیب بود علت بر هستی مفرد مولوی

وزارت علوم تحقیقات و فناوری

*نرگدا بودن الف: ر.ک. الف. این الف وین میم ام بود ماست میم او تنگ است الف زو نر گداستمولوی

*نعلی شدن الف: الف اگر به شکل نعل درآید تبدیل به ن می شود. // کنایه از خمیده شدن و از حالت راست و ایستاده برگشتن.

چون الف نعلی شود نونی بود این سخن مرد خدایین بشنود عطار

*نقطه آخر، شکل الف نقش بستن: اشاره به اعتقاد شکل گرفتن الف از نقطه و شکل گرفتن تمامی حروف الفبا و نوشته ها و مکتوبات از

الف دارد. و نیز ر.ک. الف.

نقطه آخر خوشی شکل الف نقش بست زان الف آمد پدید جمله کتاب خدایان نعمت الله ولی

*نقطه اصل الف: ر.ک. الف.

نقطه اصل الف کان معنی عین علی است در همه آفاق روشن خواننده از بر آفتاب شاه نعمت الله ولی

نقطه اول، الف نقش بستن: ر.ک. اشاره به این دارد که الف در ترتیب حروف ابجد و الفبا در مرتبه اول قرار دارد و از طرفی دیگر برای یاد دادن حروف الفبا برای نوآموزان و متعلمان، ابتدا حرف الف را که اولین حرف ابجد و الفبا بود بر روی تخته و لوح می نوشتند و تکرار می کردند تا آموخته شود. // براین باور و اعتقاد نیز تأکید دارد که نخستین حرفی که از قلم آفرینش خدا بر لوح محفوظ نقش بست الف بود. ر.ک. الف.

نقطه اول که الف نقش بست بر در محجوبه احمد نشست شاه نعمت الله ولی

نون الف گشتن: باعنایت به شکل و هیأت حروف الف و نون که الف نشانه کشیدگی و راستی است و قامت بلند را به آن نسبت می دهند و نون نشانه خمیدگی و ناراستی است و قامت خمیده را به آن نسبت می دهند، ترکیب، کنایه از حالت خمیده در آمدن، راست و استوار و کشیده گشتن.

الف گشت است نون می بایدش ساخت که تا گردد الف چیزی که نون است مولوی

نوننی بودن الف: باعنایت به شکل خاص الف، که تجرد و تنهایی و یکرنگی و یک شکلی را بدان نسبت می دهند و در صورت اضافه شدن به دیگر حروف نیز برخلاف حرف نون، هیچگاه شکل و ماهیت آن تغییر پیدا نمی کند، ترکیب کنایه از تغییر و تحول است. ر.ک. الف. و نیز ر.ک. نعلی شدن الف.

چون الف نعلی شود نوننی بود این سخن مرد خداین بشنود عطار

هشتمین همایش پژوهشهای زبان و ادبیات فارسی
نهان گشتن الف مهموز: ر.ک. الف در بسم پنهان (کردن، گشتن).

نهان شد ظلم و ظلمت ها ز خورشید نهان گردد الف چون گشتمهموز مولوی

www.anjomanfarsi.ir

واو در میان خون قرار داشتن: اشاره به حرف و در میان لفظ و کلمه خون است که در آن قرار گرفته است.

واو را بین در میان خون قرار پس الف را بین میان خاک خوار عطار

وصل بی سین، برنتافتن الف: ر.ک. الف در بسم پنهان (کردن، گشتن).

از صله است و بی و سین زو وصل یافت وصل بی و سین الف را بر نتافت مولوی

ها، دو لام، الف: کنایه از لفظ و کلمه الله است که از ترکیب این حروف ساخته می شود.

ها و دو لام و الف جمع کن و خوش بگو ها طلب از چار حرف طرح کنش آن سه تا شاه نعمت الله ولی

*یا الف نون سین: ز.ک. لب چو یا، قامت الف، ابرو چو نون، دندان چو سین.

ای پیش تو سنایی گه یا و گه الف او را به تیغ هجر چو نون و چو سین مکن سنایی

*یک الف در لا در افزودن: اگر الف به لا افزوده شود در حقیقت لفظ آلا و الا ایجاد می شود. // کنایه از لفظ الا. // کنایه از لفظ آلا.

تا به اکنون لائیان بودند خلقان چون ز عدل یک الف در لا در افزودند الایی شدند سنایی

*یک الف را بهر الفت ردف جفتی دال کردن: الف نشانه قامت راست و استوار است و دال نشانه قامت خمیده و از الفت آنها، منظور توافق

ویکدلی و در کنار هم قرار گرفتن است. // به لفظ داد که از به هم پیوستن دو دال و یک الف ساخته می شود توجه‌داد. کنایه از لفظ داد.

تو به کزی ما به خدمت چون دو دالیم از صفت یک الف را بهر الفت ردف جفتی دال کن سنایی

*یک الف نوشتن و هفت آیت از آن پدید آمدن: کنایه از تکرار عالم از عالم وحدت است. و نیز ز.ک. الف. یک الف بنوشت و هفت آیت از آن آمد پدید هفت هیکل حافظ این هفت کشور ساخته‌شاه نعمت الله

ولی

هشتمین همایش پژوهش‌های زبان و ادبیات فارسی

*یک تن الف دار دو تن گشتن: کنایه از هم آغوشی و عشقبازی کردن است.

زیر سرو چو الف با خوی و می گشته یک تن الف دار دو تن سنایی

نتیجه:

با بررسی کاربرد ادبی و هنری و تصویری الف در اشعار شاعران عارفی چون سنایی، عطار، مولوی و شاه نعمت الله ولی، عطار در بین این شعرا بیش از دیگر شاعران عارف به خلق تصاویر ادبی و هنری الف پرداخته است و تصاویر شاعرانه این شاعر در مقایسه با دیگر هم طرازان عرفانی مورد بحث، از تازگی و لطافت خاصی برخوردار است. مولوی بعد از

عطار در مقام دوم در تصویر پردازی و آفرینش هنری و ادبی از الف قرار دارد. او نیز تصاویر هنری زیبایی به دست داده است که بیشتر جنبه اخلاقی و اجتماعی دارد. سنایی نیز توجه خاصی به خلق مضامین ادبی و هنری بکر با الف داشته است و بیشتر آنها زاینده ذهن وقاد ایشان است. و در نهایت شاه نعمت الله ولی با کمترین آمار توجه به تصویر سازی هنری و ادبی با الف، در مقایسه با سه شاعر مورد اشاره، بیشترین بازی هنری با الف داشته و دامنه مضامین برساخته از الف این شاعر بیشتر جنبه دینی و عرفانی دارد.

* فهرست برخی منابع و مأخذ:

- علاوه بر کلیات اشعار سنایی، عطار، مولوی، شاه نعمت الله ولی:
- * ثروت، منصور، (۱۳۷۵)، فرهنگ کنایات، چاپ اول، تهران، امیرکبیر.
- * خلف تبریزی، محمد حسین، (۱۳۶۲)، برهان قاطع، به اهتمام معین، چاپ چهارم، تهران، امیرکبیر.
- * دهخدا، علی اکبر، زیر نظر محمد معین و جعفر شهیدی، (۱۳۷۷)، لغتنامه، چاپ اول، تهران، موسسه لغتنامه دهخدا و دانشگاه تهران.
- * رامپوری، شرف الدین، (۱۳۶۳)، فرهنگ غیاث اللغات، به کوشش منصور ثروت، چاپ اول، تهران، امیرکبیر.
- * سجادی، سید جعفر، (۱۳۶۲)، فرهنگ لغات و اصطلاحات و تعبيرات عرفانی، چاپ اول، تهران، طهوری.
- * سجادی، سید ضیاء، (۱۳۷۴)، فرهنگ لغات و تعبيرات خاقانی، چاپ اول، تهران، زوار.
- * شمیسا، سیروس، (۱۳۷۷)، فرهنگ اشارات ادبیات فارسی، چاپ اول، تهران، انتشارات فردوسی.
- * عفیفی، رحیم، (۱۳۷۳)، فرهنگنامه شعری، چاپ اول، تهران، سروش.
- * معین، محمد، (۱۳۷۵)، فرهنگ معین، چاپ نهم، تهران، امیرکبیر.
- * میرزا نیا، منصور، ۱۳۷۸، فرهنگنامه کنایه، چاپ اول، تهران، امیرکبیر.